

نمایشنامه عروسکی " هم روز هم شب "
نویسنده : سید یاسر هاشم زاده

صحنه : جنگل سر سبز در سکوت شب خوابیده است تنها خرس بیدار است و ماه و ستاره ها

شب : آخ آخ ، وای وای ، کمک
خرس : یک دو سه بگیر اینم دهمی اش
شب : آخ آخ !! بدنم درد می کنه اینقدر منو نزن
خرس : اصلا کی گفته که شب خوبه ... شب تاریکه و ترسناکه فقط روز خوبه ، حالا اینقدر با سنگ می زنمت تا سوراخ سوراخ بشی و آفتاب بتابه و همه جا رو روشن کنه
شب : آخ (گریه می کند) بدنم درد می کنه یکی جلو آقا خرسه رو بگیره
خرس : خوب واسه امشب کافیه حالا نور خورشید از لای سوراخ تن شب یواش یواش بیرون می آد
(روزنه های نور صحنه را کاملا روشن می کند)
خرس اینقدر با سنگ می زنمت تا از اون بالا بیفتی پایین و دیگه شبی وجود نداشته باشه ، اون وقت همه حیونهای جنگل خوشحال می شن و می آن از من تشکر می کنن
(صدای فریاد شب که از آن بالا به زمین سقوط می کند)

صدای آب رودخانه که از لای سنگهای بیرون می آید اردک کواک کواک کنان در آب رودخانه شنا می کند
اردک : کواک کواک ... دیشب مثل اینکه شب عزیز خوابش نمی اومد و با چراغ قوه اش داشت زاغ سیاه ما رو چوب میزد !!
خرگوش : (مشغول کندن هویجی می باشد) آه کنده نمی شه ... عجبی هویج سمجیه
اردک : دیشب ستاره ها خیلی پر نور شده بودن
خرگوش : ای بابا کنده نمی شه
اردک : البته من خیلی شک کردم چون هوا یک دفعه روشن شد
ستاره ها هم خیلی زیاد شده بودن
خرگوش : شاید جلسه داشتن ، معلومه هویج بزرگیه
اردک : اره خیلی زیاد بودن و پر نور ، اما دیشب من صدا های عجیب غریبی شنیدم یکی داشت گریه می کرد و یکی هم داشت به آسمون سنگ پرتاب می کرد ، غلط نکنم خبرایی هست !!! احتمال می دم ...
خرگوش : هورا هورا (هویج از زمین کنده شده و خرگوش از خوشحالی آن را نگاه می کند)
(موفق شدم عجب هویج بزرگیه
اردک : می گم آقا خرگوشه مبارک باشه
خرگوش : قابل نداره
اردک : اونو نمی گم گاومون زایید مبارکه
خرگوش : جدی می گی ؟

اردک : منظورم اینه که اگه شب پر نور شده باشه دیگه همه چیز به هم می ریزه ... دیگه خواب نداریم ... اگه همیشه روز باشه هوا خیلی گرم میشه و آب رودخانه کم میشه بخار میشه...
 خرگوش : (مشغول خوردن هویج می شود) آره آره حتی ... هویج ... ها ... هم کوچک میشن
 اردک : باید یه فکری کنیم قضیه خیلی مشکوکه اگه اینطور باشه همه جا نابود میشه ، باید همه حیوونا رو جمع کنیم
 خرگوش : من همه شون رو میآرم

خرس در جنگل جار می زند : آهای خبر آهای خبر ... یه خبر مهم یه خبر خوب ... از امشب دیگه همه جا روشنه ... دیگه شبی وجود نداره ... خورشید همیشه پیش ماست ... دیگه کسی از تاریکی نمی ترسه ... از این به بعد همیشه می تونید راحت توی جنگل بدون ترس و نگرانی قدم بزنید ... اون وقت همه تون می آین از من تشکر می کنین ... من یعنی آقای خرس این کار مهم رو انجام دادم ... آهای خبر آهای خبر ... یه خبر خوب ...

گاو و فیل قدم می زنند با شنیدن خبر خرس سر جایشان می ایستند و با بهت و حیرت همدیگر را نگاه می کنند

گاو : ماع ... شنیدی چی گفت ... ماع
 فیل : آره شنیدم ... این خرس احمق چیکار کرده !!!!
 گاو : گفته که شب رو از بین برده !!!
 فیل : عجب کار بدی کرده مگه بدون شب میشه زندگی کرد
 گاو : اصلا ممکن نیست
 (خرگوش نفس نفس زنان از راه می رسد)
 خرگوش : س... سلا... سلام ... یه خبر بد
 گاو و فیل : سلام
 خرگوش : همه گل ها و گیاهان و تمام هویجها دارن پژمرده میشن آفتاب شب و روز می تابه ... کمک کنید
 گاو و فیل : چی ؟؟؟
 خرگوش : دیگه شب نیست که همه جا خنک بشه و همه استراحت کنن ، خورشید وقتی که می خوابه باز همه جا روشنه گرمه ، گلها و گیاهان از شدت گرما و نور دانه پژمرده شدن ، آبها دارن بخار میشن ...
 گاو : ای خرس احمق
 فیل : ای خرس نادان
 (صدای گریه می آید)
 اردک : گریه نکن شب عزیز ... درست میشه
 (اردک با شب وارد می شود)
 همه : چی !!! شب ؟؟؟ !!!
 گاو : چرا اینطور شدی ؟؟
 فیل : چرا تنت سوراخ سوراخ شده ؟؟؟ !!!
 خرگوش : چرا مثل شب نیستی ؟

گاو : ماع ... کی این کار رو کرده ؟
 فیل : نگفتم حدسم درست بود کار کار خرسه
 خرگوش : به حسابش می رسیم
 اردک : حالا شب عزری اشکها تو پاک کن
 شب : (گریه اش بند می آید) من دیگه شب نیستم ، ستاره ها ناراحتن ، ماه دیگه منو دوست نداره ، خورشید غمگینه چون دیگه نمی تونه بخوابه ، آبها از شدت گرما دارن بخار می شن ، جنگل داره از بین می ره اما کاری از دست من بر نمی آد
 اردک : ما با کمک هم همه چیز رو درست می کنیم ، حالا خودت بگو کی این کار رو کرده ؟
 شب : اون خرس نادان ، چند روز منو با سنگ میزد تا بیفتم پایین ، می گفت که از من بدش می آد و دوست نداره که شب وجود داشته باشه منم داد می زدم اما کسی صدامو نشنید تا اینکه دیشب با آخرین سنگ اش افتادم پایین
 همه : ای خرس خود خواه !!
 گاو : درس خوبی به خرس می دیم
 فیل : ادبش می کنیم
 خرگوش : شب عزیز تو مثل اولت میشی و ری پی کارت اون بالا بالاها نگران نباش
 شب : می ترسم اگه باز هم برم بالا خرس منو با سنگ بزنه
 اردک : کواک کواک ... نگران نباش کاری می کنیم به اشتباهش پی ببره
 شب (باز هم گریه می کند) من می ترسم من می ترسم

خرس زیر درخت افرا نشسته و شاد و خوشحال از اینکه همیشه روز است
 خرس : عجب کیفی داره زیر آفتاب خوابیدن ، خورشید جون بتاب ... دیگه شبها نمی ترسم ، آقای شب خداحافظ ، دیگه نمیبینمت ، هاهاهاه... خوب احتمالا دیگه الان موقع تشکر کردن حیوونای جنگل از آقای خرسه ... مطمئنم همه خوشحال هستن و برام هدیه می آرن ... آقا خرگوشه دیگه از جغد ها خبری نیست ، اردک جان دیگه شبی وجود نداره تا شغال روباه بیان سراغت ، گاو جون راحت ماع ماع کن ، فیل بزرگ دیگه از پلنگ خبری نیست ! (از گرمای هوا یواش یواش کلافه می شود) اوف ... اوف ... هوا خیلی گرم شده ... خورشید جون دست نگره دار ...
 خورشید : آقای خرس سلام
 خرس : کی بود منو صدا زد ؟
 خورشید : (از پشت درخت سرک میکشد) منم
 خرس : تو کی هستی ؟؟ کجایی
 خورشید : بالای سرت رو نگاه کن
 خرس : خورشید جان سلام ... خوش اومدی صفا آوردی ، قدم رنجه کردی ... آهان فهمیدم اومدی ازم تشکر کنی ؟ راضی به زحمت نبودم
 خورشید : آره اومدم ازت تشکر کنم و به خاطر کارت همیشه پیش تو باشم
 خرس : آخی ... وظیفه بود خورشید جان حالا واسه خودت کیف کن
 خورشید : همیشه کنارت می مونم
 خرس : کنار من ؟ واسه همیشه ؟ اوف اوف هوا خیلی گرم شده
 خورشید : آره تو منو از دست شب نجات دادی منم اومدم جبران کنم و همیشه پیشت باشم
 خرس : خب پس نجاتت دادم (مغرور) من تمام جنگل رو از دست شب نجات دادم
 خورشید : (با خودش) ای بدجنس ... حالا نشونت می دم

خرس : خورشید جان چطوری می تونی پیش من بمونی ؟
 خورشید : (نزدیک او می شود) اینطوری
 خرس : وای چقدر گرمه ...
 خورشید : فقط خورشید تو میشم
 خرس : اوف اوف هوا خیلی گرمه ... وای پختم ... خورشید جان هر قدر می ای پایین تر هوا
 گرمتر میشه ... نفس کشیدن سخت تر میشه
 خورشید : حالا دیگه من خورشید توام ... می تونی با گرمای من زندگی کنی
 خرس : خورشید جان دستت درد نکنه نمی خوام جبران کنی ... کافیه ... اوف اوف خیلی
 گرمه دارم از حال میرم ... پایین نیا خواهش می کنم ... نمی تونم بیشتر از این گرما رو
 تحمل کنم کمک کمک
 خورشید : می خوام پیام نزدیکتر
 خرس : نه خواهش می کنم ... کمک دیگه نا ندارم ... خیلی گرمه ... وای
 (خرس از حال می رود)
 خورشید : حقیقتاً تا تو باشی دیگه شب رو با سنگ نزنم

خرگوش : (در خواب خر و پف می کند) خر ... پف...خر... پف آخ جون چه شب خوشمزه ایه امشب